

امنیتی سازی در فضای پسا کپنهاگی: مبادی و چالش‌ها

رسول زارع زاده^۱

چکیده

نظریه امنیتی سازی یکی از پر کاربردترین نظریات امنیتی معاصر است که توسط پژوهشگران در تبیین پدیده‌ها و مسائل مختلف امنیتی به کار گرفته شده است. این نظریه که ابتدا توسط مکتب کپنهاگ ارائه شد، همچنان در معرض اصلاح و نوآوری است تا با پوشاندن نقاط ضعف نظری و اجرایی خود قابلیت کاربردی خود را ارتقا بخشد. مقاله حاضر با تکیه بر مطالعات اسنادی درصدد توضیح بخشی از این تلاش‌ها و تبیین برخی از این نوآوری‌ها است که با عنوان نظریه پردازان «پسا کپنهاگی» مشهور شده‌اند. نگاه این اندیشمندان به امنیتی سازی بیشتر از آبخور نظریات جامعه‌شناسانه سیراب شده و آنها درک برساخت‌گرایانه از امنیت را وسعت بخشیده‌اند. آنها علاوه بر نقش کنش‌گفتاری، از نقش بافت در تقویت یا تضعیف امنیتی سازی سخن گفته، خواهان توجه بیشتر به نقش مخاطب در فرایند امنیتی سازی بوده و تصویری پیچیده‌تر و کامل‌تر از امنیتی سازی ارائه می‌نمایند. آنها همچنین سعی دارند با تمرکز بر مسائل روش‌شناسی، قابلیت کاربردی سازی این نظریه را ارتقا بخشند. با این حال، ماهیت هیبریدی نظریه، زمینه‌وندی آن، مشکلات روش‌شناسانه و برخی ابعاد مغفول نظریه از مهم‌ترین چالش‌هایی هستند که مشکلاتی را در حوزه نظر و عمل برای آن فراهم نموده است.

کلیدواژه‌ها: امنیتی سازی، فضای پسا کپنهاگی، برساخت، بافت، مخاطب، امنیتی سازی غیرگفتاری

۶۰

سال شانزدهم
پاییز ۱۴۰۲

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۰۳/۲۲

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۲/۰۹/۲۹

صص: ۱۳۶-۱۰۷

شاپا چاپی: ۲۵۳۸-۱۸۵۷
الکترونیکی: ۲۶۴۵-۵۲۵۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

DOR: 20.1001.1.25381857.1402.16.60.4.8

۱. نویسنده مسئول: دکتری علوم سیاسی گرایش جامعه‌شناسی سیاسی، پژوهشگر دانشگاه جامع امام حسین (ع)، تهران، ایران
zarea1756@gmail.com

مقدمه و بیان مسئله

نظریه «امنیتی‌سازی»^۱ که توسط مکتب کپنهاگ برای اولین بار ارائه شد، یکی از نوآورانه‌ترین - و شاید یکی از بحث‌برانگیزترین - ایده‌های مطرح شده در مطالعات امنیتی معاصر است. این نظریه سعی در پاسخگویی به سؤالات پیوسته زیر را دارد: چه چیزی به عنوان یک مسئله امنیتی محسوب می‌شود، چرا برخی چالش‌ها تبدیل به یک مسئله امنیتی شده در حالی که دیگر چالش‌ها چنین نمی‌شوند، چگونه تصاویر تهدید در عرصه سیاسی درک می‌شوند، آیا حوزه امنیت و حوزه سیاست دو قلمرو دارای هم‌پوشانی بوده یا دو حیطه جدا از هم می‌باشند؟

صاحب‌نظران مکتب کپنهاگ در چارچوب نظریه امنیتی‌سازی با ترکیبی از یک فهم واقع‌بینانه (امنیت به مثابه بقای دولت)، نظریه‌کنش‌گفتاری^۲ آستین (بویژه در خوانشی پساساختارگرایانه از آن)، فلسفه سیاسی اشمیت (امر استثنا و وضعیت اضطرار) و ایده برسازي اجتماعی^۳ سعی در پاسخگویی به سؤالات فوق را دارند. به اعتقاد آنان، امنیت یک امر بیرونی و واقعی نیست، بلکه یک کنش‌گفتاری است. یعنی کارگزاران سیاسی با الصاق برچسب امنیت به پدیده‌ای سعی دارند آن را به مثابه یک تهدید وجودی علیه یک هدف مرجع نشان داده که وضعیت اضطراری بوجود آورده لذا نیازمند اتخاذ تدابیر فوق‌العاده جهت مقابله با آن می‌باشد. در اینجا، آنها به جای تأکید بر معنای امنیت، به کارکرد آن توجه دارند. کارکرد امنیت از دید آنها در سه واژه بقا، اضطرار و اولویت‌کنش خلاصه می‌گردد. علاوه بر این، آنها امنیت را به عنوان خروجی یک فرایند اجتماعی خاص می‌نگرند. به دیگر معنا، کنش‌گفتاری که نمایش‌دهنده یک مسئله به عنوان تهدید می‌باشد، (حرکت امنیتی‌کننده) تنها در صورتی موفقیت‌آمیز است که در یک فرایند سیاسی و بین‌ذهنی از مذاکره، رضایت مخاطبان (توده مردم) را - چه داوطلبانه و چه از روی اکراه - جلب نماید. (امنیتی‌سازی) در نتیجه، معرفی و نمایش مسئله‌ای به عنوان تهدید در یک جامعه امری بی‌طرفانه نیست و ناشی از ترجیحات سیاسی کارگزاران آن جامعه و مقتضیات اجتماعی آن می‌باشد. با چنین مفروضاتی این اغلب رهبران سیاسی هستند که به عنوان صداهای مسلط و مشروع اجازه مفصل‌بندی تهدیدات امنیتی را پیدا می‌کنند. همچنین با توجه به پیامدهای

1. Securitization
2. Speech Act
3. Social Construction

محدود کننده شرایط اضطراری، امنیتی سازی یک امر مطلوب نبوده لذا بایستی تا می توان از آن اجتناب نمود؛ (غیر امنیتی سازی) هر چند در مواقعی چاره‌ای جز تن دادن به آن وجود ندارد. (زارع زاده، ۱۳۹۶: ۱۱۵)

گر چه این نظریه با توجه به دارا بودن یک دستور کار تحقیقاتی گسترده در سرتاسر قلمرو مطالعات امنیتی، به سرعت مورد استقبال سایر صاحب نظران گردید و در تبیین موضوعات متنوعی نظیر مهاجرت، محیط زیست، تهدیدات سایبری، تحلیل رفتار سیاست خارجی دولت‌ها، جرایم فراملی، توجه به ابعاد متفاوت جنگ علیه تروریسم و حقوق اقلیت‌ها و ... بکار گرفته شد؛ (McDonald, 2008: 565) اما بتدریج ناکاستی‌ها، ابهامات و تناقضات آن نیز شروع به خودنمایی کرد. به طوری که خود ویور پذیرفت که ایده وی در باب امنیتی سازی با یک سری مشکل، ناهنجاری و تناقض روبرو است. (Wæver, 2003)

در این بین شاهد ظهور نسل دومی از نظریه پردازان امنیتی سازی هستیم که سعی در شرح و تفسیر این ایده و بازسازی نظری مجدد آن دارند. این منتقدان و اصلاح‌گران دو دسته هستند. یک دسته وفادار به ایده اصلی و اولیه «ویور» بوده و درصدد رفع ابهامات و بازسازی جزئی نظریه می باشند. (به طور مثال نگاه کنید به Vuori, 2008; Floyd, 2010) و دسته دیگر صاحب نظرانی هستند که ایده کلی نظریه امنیتی سازی را قبول داشته اما با اذعان به نقاط ضعف مکتب کپنهاگ، خواهان در انداختن طرحی نو در این زمینه می باشند. هدف اینها که به مطالعات امنیتی سازی پسا کپنهاگی^۱ مشهور شده اند، مطرح سازی امنیتی سازی در سطحی بالاتر است که قدرت تبیین علمی بیشتر و قابلیت اجرایی بهتری داشته باشد. با این حال، گرچه این محققان در هدف- ارتقاء نظریه امنیتی سازی- با هم مشترک هستند ولی با توجه به مبادی نظری و فرانظری بعضاً متفاوت آنها هر کدام خوانشی متفاوت از امنیتی سازی ارائه داده‌اند، لذا نمی توان نام مکتب را بر آنها نهاد. از این رو مقاله حاضر درصدد است با توجه به نقاط مشترک این دیدگاه‌ها به تبیین گزاره‌های اساسی امنیتی سازی در فضای پسا کپنهاگی بپردازد.

خوانشی جامعه‌شناسانه از امنیتی‌سازی

نظریه امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ دو پایه اساسی دارد: یکی پایه فلسفی آن - نگاه به امنیت به مثابه یک کنش گفتاری - و دیگری پایه جامعه‌شناختی (اعتقاد به بینادهنی بودن امنیت). با این حال، نظریه پردازان این مکتب بیشتر به وجه فلسفی آن اهمیت داده و از این رو بر «خود ارجاع»^۱ بودن مفهوم امنیت تأکید دارند. به زعم آنها اظهارات کارگزار امنیتی اگر در چارچوب شرایط مقتضی کنش گفتاری بیان شده باشد؛ به خودی خود، از طریق نیروی مضمون در گفتار می‌تواند یک مسأله یا پدیده را امنیتی ساخته و شرایط و زمینه‌های موجود را با خود همراه سازد. (زارع‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۱۹) در مقابل، صاحب‌نظران پسا کپنهاگی بیشتر به امنیتی‌سازی به عنوان یک فرایند برسازانه می‌نگرند. آنها گرچه بر قدرت انجامگری زبان واقفند ولی آن را منوط به مقتضیات اجتماعی و مصالح سیاسی می‌پندارند. این وجه را به کمک نگرش جامعه‌شناسانه بهتر می‌توان درک کرد. از این رو، آنها سعی دارند به کمک یافته‌های جامعه‌شناسانی نظیر فوکو، بوردیو، گافمن، نظریه پردازان تحلیل انتقادی گفتمان نظیر فرکلاف، و ... تحلیل جامع‌تری از مفهوم و فرایند امنیتی‌سازی به مثابه یک برساخت اجتماعی ارائه دهند.

در این چارچوب، بالزاک در نگاه خود به امنیتی‌سازی بیشتر به کنش پس از گفتار^۲ و ویژگی بینادهنی بودن تأکید داشته و در این راه سعی دارد از یافته‌های جامعه‌شناسانی نظیر بوردیو و فوکو بهره‌مند گردد. در نگاه وی، امنیتی‌سازی به مثابه یک فرایند استراتژیک و عملگرایانه فهم می‌شود که در چارچوب یک پیکربندی از شرایط (و به عنوان بخشی از آن) شامل بافت، وضع فرهنگی - روانی مخاطب و قدرتی که هم‌گوینده و هم‌شنونده را وارد تعامل می‌نماید؛ اتفاق می‌افتد. (Balzacq, 2011:2-3) استرایتزل نیز با بهره‌گیری از نگاه جامعه‌شناسانه معتقد است که در تحلیل فرایند امنیتی‌سازی بایستی به دو بعد توجه داشت: یکی بعد زبانی - اجتماعی^۴ اظهارات امنیتی و مفصل‌بندی گفتمانی که از حرکت امنیتی‌کننده در چارچوب شبکه‌ای از قواعد برسازانه و منابع زبانی روی می‌دهد تا بازیگران امنیتی ساز به کمک آن مخاطبشان را متقاعد به تهدید بودن

1. Intersubjective
2. Self Referential
3. Prelocutionary Act
4. Sociolinguistic Dimension

موضوعی خاص نمایند و دیگری، بعد سیاسی-اجتماعی^۱ محیط اجتماعی سخنگویان که اقتدار لازم را بایستی برای آنها در بافتاری که محدودیت‌ها و فرصت‌های سیاسی در آن به طور نابرابر توزیع شده را فراهم نماید. (فرایند سیاسی-اجتماعی اقتداریابی گوینده اظهارات امنیتی) (Stritzel, 2014: 45) سالتر نیز برای غنای مفهومی مدنظر خود از امنیتی‌سازی، از نظریه «چارچوب بندی» گافمن بهره برده است. از دید وی، در مطالعه فرایند امنیتی‌سازی بایستی پرسید که: «آیا یک حرکت امنیتی کننده ساخته شده است بلکه بایستی پرسیم که یک حرکت امنیتی کننده چگونه ادراک می‌گردد؟» پس سؤال اصلی در اینجا پرسش از چگونگی رد یا پذیرفته شدن حرکات امنیتی کننده و فرایندهایی موفقیت (غیر) امنیتی‌سازی است. وی با استفاده از تحلیل نمایشنامه‌ای گافمن مطرح می‌سازد که حرکات امنیتی کننده در چارچوب صحنه آرای‌های جامعه شناختی مختلف رخ می‌دهند که هر کدام با قواعد، هنجارها و اعمال منحصر به فردی کار می‌کنند. (Salter, 2008: 321)

امنیت به مثابه امری برساخته

در حالی که رهیافت‌های سنتی مطالعات امنیت متأثر از هستی‌شناسی پوزیتیویستی، امنیت را واقعیتی بیرونی دانسته و تنها وظیفه سازمان‌های اطلاعاتی را در این زمینه کشف تهدیدات امنیتی می‌دانند؛ نظریه امنیتی‌سازی، امنیت/تهدید را یک برساخته زبانی، اجتماعی و سیاسی می‌داند که چندان به واقعیت بیرونی ارتباطی ندارد. به دلیل ابهامات موجود در این ایده واضعان نظریه امنیتی‌سازی گاه برای رهایی از انتقادات، این نظریه را در مفهوم والتزی از امنیت-امنیت به مثابه بقا-تعریف می‌کنند. (Wæver, 2011) از این رو در فضای پسا کپنهاگی سعی شده تا ایده «برسازی امنیت» شفاف‌تر گردد.

مک دونالد معتقد است که نگاه مکتب کپنهاگ به برسازی «امنیت» ناقص بوده، نگاهی کوتاه مدت داشته و تنها وجه گفتاری شکل‌گیری تهدیدات و برسازی امنیت را در بر می‌گیرد. برای رفع این نقایص، مطالعات امنیتی‌سازی بایستی بر فرایندهای شکل‌گیری گفتمان‌های خاص امنیتی که فراهم کننده لنزی است که در چارچوب آن برخی مسائل در برخی اجتماعات سیاسی به مثابه امنیت/نا امنی درک می‌شوند؛ تمرکز نماید. این نگاه فراتر از نگاه مرسوم کپنهاگی - اظهار برخی

1. Sociopolitical Dimension

مسائل به مثابه تهدید وجودی در یک لحظه خاص - است. لذا برسازی امنیت را بایستی در یک فرایند وسیع تر - شامل اشکال غیر زبانی نظیر تصاویر یا اعمال کارگزاران امنیتی - و طولانی تر - توجه به بافت تاریخی، سیاسی، اجتماعی - درک نمود. (McDonald, 2008: 565, 573)

استرایتزل نیز با بهره‌گیری از نظریه گفتمان «لاکلاو» و نظریه تحلیل انتقادی گفتمان سعی دارد نگاه خود به برسازی امنیت را وسعت بخشد. به زعم وی، گرچه فرایند امنیتی‌سازی ریشه در مفصل‌بندی گزاره‌ها و کنش‌های زبانی متنوع دارد، ولی این مفصل‌بندی در خلا انجام‌نپذیرفته و در یک زمینه اجتماعی - سیاسی رخ خواهد داد. به عبارت بهتر، این کنش گفتمانی در دل یک قلمرو وسیع تر اجتماعی جای گرفته و متأثر از مقتضیات اجتماعی و اغراض سیاسی معنا می‌یابد. در چنین حالتی، استرایتزل با استمداد از نظریه ساخت‌یابی^۱ گیدنز و خوانش این نظریه در رهیافت تحلیل انتقادی گفتمان - بویژه نگاه فرکلاف و ووداک - هم سویه کنش محوری (کارگزار محوری) فرایند امنیتی‌سازی را مد نظر داشته و هم سویه برساخت‌گرایی آن (نقش بافت اجتماعی در معنا یابی کنش گفتمانی و اهمیت دعوا و منازعه سیاسی - اجتماعی در سرتاسر میدان‌های قدرت بر سر فرایند امنیتی‌سازی). (Stritzel, 2014: 44-46)

بیگو و همکارانش در مکتب پاریس موضعی انتقادی‌تر و رادیکال‌تر در این زمینه ابراز می‌دارند. آنها اصرار دارند تنها با اتخاذ نگرش برسانانه می‌توان دریافت که چگونه هم امنیت و هم نا امنی زاده روند (ضد) امنیتی کردن هستند. (بیگو، ۱۳۹۲: ۱۹۷) به طور مثال، امنیت از دید بیگو و مک کلاسیکی حیات اجتماعی خودش را داشته و فرآورده جهان ساخته ماست. به بیان دیگر، جهان برای حفظ واقعیت بودگی خود، بایستی از طریق معانی که مرتباً برای مقابله با تغییر باز تولید و تفسیر می‌شوند، برساخته شود. این معانی با یک جهان اجتماعی طبیعی محصور به وسیله دولت یکی نیست (نفی برداشت دولت محور و عینیت‌گرایانه از امنیت) بلکه همیشه موضوع مذاکرات و مناقشات هستند و متناسب با جهان‌های چندگانه فرهنگی و اعمال متفاوت حرفه‌مندان امنیتی تغییر می‌یابند. (Bigo & McCluskey, 2018: 122) این فهم و معنای اجتماعی مشترک از امنیت، محصول اعمال امنیتی حرفه‌مندان و کارگزاران امنیتی و تلاش صاحب‌نظران علمی برای تئوریزه‌ساختن آن اعمال است. پس امنیت و دانش مربوط به آن برساخته‌های سیاسی و اجتماعی هستند و دانش‌هایی

که راجع به امنیت صحبت می‌کنند متأثر از جهان‌های حرفه‌ای که از آن بر می‌خیزند و بدنه‌های دانش خود در قالب امنیت/ناامنی نوعی خشونت نمادین^۱ را پنهان می‌سازند. (Ibid)

به زعم این دو، حوزه مطالعات امنیتی صرفاً محصور در رشته روابط بین‌الملل نبوده و سایر علوم نظیر جامعه‌شناسی، روانشناسی، جرم‌شناسی، حقوق و ... نیز با بهره‌گیری از بدنه‌های دانش خود درصدد برجسب‌زنی «امنیت» هستند. از این رو، امنیت حوزه مطالعات تخصصی یک رشته نیست و ماهیتی فرا رشته‌ای دارد. (Ibid: 121) بنابراین امنیت را نمی‌توان موضوع رشته‌ای خاص - روابط بین‌الملل - در نظر گرفت. به اعتقاد مکتب پاریس، لیست تناقضات، ناهمگونی‌ها یا ویژگی‌های ارزش‌های اخلاقی راجع به امنیت که نماینگر پانوراما (یک تصویر سراسرنما) از اشکال مختلف دانش رشته‌ای است؛ نشان می‌دهد که جستجوی اصل وحدت بخش اغلب یک جستجو برای یک موقعیت غالب است که هیچ شانس برای دربرگرفتن اعمال مختلف امنیتی ندارد. در نتیجه، مبارزات دانشگاهی برای تحمیل یک نظریه که متضمن برداشتی از امنیت است، برای همیشه ادامه دارد. امنیت، به عنوان یک مفهوم در هر جهان اجتماعی که این اصطلاح در آن گسترش یافته است؛ دائماً مورد بحث و مشاجره است. (Ibid: 123)

با الهام از نکته فوق می‌توان گفت که تعاریف امنیتی که از دانش‌های مختلف نشأت گرفته‌اند، اغلب می‌توانند در تضاد کامل با یکدیگر باشند. به عنوان مثال، حریم خصوصی به عنوان امنیت شخصی ممکن است به عنوان یک خطر یا یک ناامنی در گفتمان‌های امنیت دیجیتال روابط بین‌الملل توصیف شود که حریم خصوصی را به عنوان یک مانع یا سایه‌ای قلمداد می‌کند که مجرمان بالقوه را مبهم و ناشناس می‌کند. (Ibid) مهمتر از آن، امنیت به عنوان یک مفهوم، و در هر جهان اجتماعی که باشد، همیشه هدف رقابت بین بازیگرانی است که به دنبال محتوای آن هستند. بنابراین به طور متناقضی تنها اصل مشترک در همه حوزه‌های مطالعاتی آن است که امنیت همواره هدف

۱. خشونت نمادین (symbolic violence): خشونت تحمیل‌کننده اطاعت‌هایی است که نه فقط به مثابه اطاعت درک نمی‌شوند، بلکه با اتکا بر «انتظارات جمعی» و باورهای از لحاظ اجتماعی درونی شده فهمیده می‌شوند. نظریه خشونت نمادین، همچون نظریه جادو، بر یک نظریه باوری و یا بهتر بگوئیم بر یک نظریه بازتولید باورها استوار است. یعنی نظریه‌ای که نشان می‌دهد چگونه برای تولید کنشگرانی که از قالب‌های دریافتی و ادراکی خاصی برخوردار باشند که به آنها امکان دهد دستورات درون یک موقعیت یا یک گفتار را دریافت کرده و از آنها اطاعت کنند، عمل اجتماعی شدن ضروری است. به عبارت دیگر، خشونت نمادین می‌تواند، در برخی موقعیت‌ها و با صرف برخی هزینه‌ها، بسیار بهتر از خشونت سیاسی - پلیسی عمل کند.

مبارزات است. به همین دلیل است که «ادعاهای امنیتی» متعلق به قلمرو سیاست و سیاسی شدن (سیاست‌سازی) است و آنها فراتر از سیاست عادی، حوزه دیگری نیستند. (Ibid: 124)

در نتیجه، تمام ادعاهای امنیتی حتی خوش‌بین‌ترین آنها، بر یک مبارزه حول مشروعیت برخی از اعمال مبهم مستلزم خشونت یا کنترل رفتار یک بازیگر فراتر از صحنه سیاسی دلالت دارد. در واقع، کارگزاران امنیتی - سیاسی به بهانه ضرورت حفظ امنیت، به اقدامات بعضاً غیرقانونی خود مشروعیت بخشیده، نقاط ضعف خود را پنهان نموده و در سایه فضیلت امنیت سایر ارزش‌های اجتماعی مانند آزادی، دموکراسی، پویایی، حریم خصوصی و ... را محدود ساخته یا قربانی می‌سازند. به طور مثال، اجماع پیرامون امنیت توسط سیاستمداران کاهش‌دهنده دلایل و بحث‌های دموکراتیک است. همچنین برچسب «امنیت» یک دوکسا^۱ (باور عمومی) از یک جهان تحت سلطه ترس و اضطراب ایجاد می‌کند که به جنبش‌های دست راستی کمک می‌کند تا دیدگاه خود از امنیت را تحمیل کرده و دیدگاه‌هایشان درباره آزادی، برابری و همبستگی را مسکوت گذارند. (Ibid) با چنین نگاهی به امنیت و امنیتی‌سازی، تحلیل‌گر حوزه امنیت بایستی در مطالعاتش به دنبال تحلیل آن باشد که این فهم از امنیت/ناامنی از سوی کدام نیروهای اجتماعی تحمیل شده و دینامیسمی که این تغییر را در طولانی مدت ایجاد نموده، چیست و چگونه عمل کرده است. در این راه بایستی به پیدایش اجتماعی - تاریخی که اعمال قدرت در این راستا انجام داده اند، توجه داشت. (Ibid: 122)

بیگو و همکارانش در مکتب پاریس پا را از این فراتر نهاده و انگاره رایج در مطالعات امنیتی مبنی بر دو روی سکه بودن امنیت و ناامنی و تعریف امنیت مساوی با کاهش یا از بین بردن ناامنی را زیر سؤال می‌برند. به زعم آنها، پژوهشگران مطالعات امنیتی (شامل بسیاری از نویسندگان مکتب کپنهاگ) به طرز شگف انگیزی تا حدود زیادی با مسئله ناامنی و ساخت اجتماعی (برسازی اجتماعی) تهدید و خشونت درگیر نشده‌اند. امنیت به عنوان شکلی از برسازی اجتماعی تحلیل

۱. دوکسا (Doxa): اصولی که حاکمیت به عنوان پیش فرض و بدیهی در جامعه نهادینه ساخته است. به عبارت دیگر، دوکسا یک نقطه نظر خاص، یعنی نقطه نظر حاکمان است که خود را به مثابه نقطه نظری جهانشمول ارائه و تحمیل می‌کند یا نقطه نظر کسانی که به دلیل حاکمیتشان بر دولت آن را حاکم کرده‌اند و با ساختن دولت این نقطه نظر را به نقطه نظری جهانشمول بدل نموده‌اند.

شده اما هم زمان به عنوان پاسخی برای ناامنی و خشونت که از دنیای واقعی یا محیط می آید، تعریف می گردد. بنابر این، بحث و گفتگو میان متخصصان روابط بین الملل بیشتر در مورد مفهوم امنیت به عنوان یک مفهوم بحث انگیز بوده تا درباره ناامنی. ناامنی به عنوان یک مفهوم غیر پروبلماتیک (فاقد مسأله انگیزی) و به عنوان معکوس امنیت (آن روی سکه امنیت) تلقی شده است. جای تعجب نیست که بسیاری از آثاری که با تعاریف متفاوت از امنیت سر و کار دارند، با این حال، عملاً با یک تعریف ذات گرایانه از ناامنی به مثابه تهدید همگرا هستند. به طرفداری دستیابی به یک امنیت واقعی / حقیقی، فرض بر این است که امنیت به عنوان یک ارزش مثبت و ناامنی یک ارزش منفی در نظر گرفته شده است. (Ibid: ۱۲۶)

در نتیجه از نگاه مکتب پاریس بایستی توجه داشت که اولاً ناامنی دانستن وضعیت یا موقعیتی بستگی به داوری سیاسی نسبت به گذشته و آینده آن است. پس به دلیل ناشناخته بودن آینده هرگز نمی توان وضعیت کنونی را ناامنی دانست. از این رو آنها سخن از سیاست ناامنی پیش کشیده و ناامنی خواندن وضعیت یا موقعیتی را ناشی از رقابت و نزاع کارگزاران سیاسی و امنیتی در میدان‌های مختلف قدرت می دانند. ثانیاً آنها رابطه میان امنیت و ناامنی را با استعاره «نوار موبیوس»^۱ مفهوم پردازی می کنند؛ استعاره‌ای که نشان می دهد هرگز نم توان یقین نمود آنچه شکل گرفته، حاوی امنیت است یا ناامنی.

ضرورت اتخاذ رویکرد ساخت یابی گرایانه

معمای ساختار-کارگزار یکی از مهم ترین مسائل کلیدی در هستی شناسی علوم اجتماعی است که هر نظریه ناخودآگاه به نوعی با آن روبرو خواهد بود. برداشت کپنهاگی از امنیتی سازی بیشتر به برجسته سازی نقش کارگزار تمایل دارد. در این خوانش، بازیگران امنیتی ساز - معمولاً کارگزاران سیاسی - امنیتی دولت‌ها - می توانند یک واقعیت اجتماعی جدید را به سادگی با اعلام یک وضعیت اضطراری برای مسائل به شیوه ای مشابه در اعلان یک ازدواج در مراسم عروسی برساخت نمایند. چنین خوانشی، یک مفهوم بیش از حد قوی از یک اقتدار از پیش موجود یک

۱. نوار موبیوس نواری است که دو لبه آن بر هم قرار گرفته و حلقه‌ای را به وجود می آورد. البته باید یک لبه انتهایی قبل از اتصال به لبه دیگر نیم دور چرخانده شود. می توان بین هر دو نقطه از سطح این نوار، بدون قطع کردن لبه آن، خط ممتدی کشید. بنابراین نوار موبیوس یک سطح و فقط یک مرز (لبه) دارد.

گوینده را پیش فرض می‌گیرد که برخی محققان آن را به عنوان یک تمرکز برجسته بر نقش رهبران و رهبری در نظریه امنیتی‌سازی (برای انعکاس برجسته بر روی این مسائل) تفسیر کرده‌اند. (Williams, 2003)

در مقابل، محققان نسل دوم نظریه امنیتی‌سازی (بویژه بالزاک، استرایترل و سالتر) نوعاً استدلال می‌کنند که اقتدار یک گوینده بعید است که کاملاً تحکیم یافته و ایمن باشد، به طوری که اغلب ضروری است تا فرایندهای پیچیده‌تر اقتداریابی در چارچوب گفتمان را ملاحظه نموده و نظریه پردازی نمود. در همین ارتباط، محققان پسا کپنهاگی درباره شرایط زبانی - اجتماعی استدلال می‌کنند که قدرت انجامگری^۱ (انشایی) یک کنش گفتاری تنها در شکل یک کنش زبانی صرف محصور نمی‌باشد و از نظر بافت نیازمند قرار گرفتن در چارچوب ساختارهای گسترده‌تر و ترتیبات رابطه‌ای میان معنا و قدرت است. (هم به معنای رابطه هم‌زمانی و هم به معنای رابطه در زمانی^۲) به عبارت دیگر، کنش‌های گفتاری برای ادراک و اثرگذاری مناسب نیازمند ارتباط داشتن و تحلیل شدن در چارچوب موقعیت‌های خاص اجتماعی و زمینه‌های متنی ویژه و نیز توالی‌ها و تداوم‌های تاریخی وسیع‌تر هستند. (Stritzel, ۲۰۱۴: ۴۶) به نظر می‌رسد که محققان نسل دوم از یک مفهوم‌سازی به شدت کنش محورانه و کنشگر محورانه در نظریه سنتی امنیتی‌سازی به سمت یک نظریه اجتماعی از امنیتی‌سازی حرکت نموده و رویکردی ساخت‌یابی گرایانه - تعامل ساختار-کارگزار در چارچوب نگرش جامعه‌شناسانی همچون گیلدنز و بوردیو - را اتخاذ نموده‌اند. در چنین فضایی، نظریه پردازی درباره امنیتی‌سازی نیازمند توجه به نقش بافت در شکل‌گیری و موفقیت کنش گفتاری امنیتی است.

1. Performative Force

۲. هم‌زمانی و درزمانی (به انگلیسی: Synchrony and diachrony) دو رویکردی است که برای مطالعه نظام‌های نشانه‌شناختی پیشنهاد شده‌است. این دو رویکرد نخستین بار توسط فردینان دوسوسور، زبان‌شناس سوئیسی، در کتاب دروسی در زبان‌شناسی عمومی معرفی شده‌است. تمایز میان این دو رویکرد یکی از اصول بنیادین مکتب ساختارگرایی و همین‌طور زبان‌شناسی مدرن را تشکیل داده‌است. از دو موضع مختلف می‌توان نظام‌های نشانه‌شناختی را مطالعه کرد. در رویکرد نخست می‌توان نشانه‌ها را به‌عنوان زنجیره‌ای پیوسته مشاهده کرد که در طیف زمان گسترش یافته‌اند. در چنین حالتی رویکرد درزمانی، مطالعه تغییراتی است که نشانه‌ها در طول زمان متحمل شده‌اند. در مقابل رویکرد هم‌زمانی نشانه را به‌عنوان واحدی در نظر می‌گیرد که در مقطعی زمانی ارزش صوری و معنایی خود را در تعامل و تقابل با دیگر نشانه‌ها کسب می‌کند. به‌عبارت دیگر ارزش صوری و معنایی یک نشانه در رویکرد درزمانی در تاریخ شکل می‌گیرد، و در رویکرد هم‌زمانی از ارتباط آن با سایر نشانه‌های هم عصر آن نشانه شکل می‌گیرد.

ضرورت توجه به بافت در تبیین امنیتی سازی

اذعان به نقش یافته‌های جامعه‌شناسانه در تحلیل مناسب‌تر از امنیتی‌سازی و ضرورت نگاه ساخت‌یابی گرایانه، مطالعات پسا کپنهاگی را بر آن می‌دارد که به نقش «بافت»^۱ در فرایند امنیتی‌سازی بیش از پیش توجه نمایند. در حالی که مکتب کپنهاگ امنیتی‌سازی را یک فرایند کنش گفتاری از بالا به پایین نگاه کرده که فاعلان مشخصی دارد، اندیشمندان پسا کپنهاگی معتقدند که تحقق و موفقیت کنش گفتاری امنیتی به شدت به در نظر گرفتن ویژگی‌های بافت و زمینه‌ای که این کنش در آن اتفاق می‌افتد؛ بستگی دارد.

به زعم مک دونالد، هر چند مکتب کپنهاگ با اذعان به برخی پویایی‌های متفاوت امنیتی‌سازی در هر بخش، توجه به نقش شرایط تسهیل‌کننده و اعتراف به جایگاه مهم مخاطبان در موفقیت امنیتی‌سازی به نظر می‌رسد که تا اندازه‌ای به عوامل زمینه‌ای اهمیت می‌دهد؛ اما در نهایت، اهمیت عوامل زمینه‌ای - مانند روایت‌های مسلط از هویت - را که هم‌الگوهای امنیتی‌سازی و هم‌برساخت وسیع‌تر از امنیت را مقید می‌سازند، را ناچیز می‌شمارد. این در حالی است که آنهایی که به برسازای امنیت علاقه مند هستند، بایستی به بافتارهای تاریخی، سیاسی و اجتماعی که در آن گفتمان خاصی از امنیت امکان‌پذیر می‌شود، توجه نمایند. چرا برخی اجتماعات سیاسی بیشتر احتمال دارد تا بازیگران و پویایی‌های معینی را به مثابه تهدید بنگرند؟ روایت‌های تاریخی، فرهنگی و هویتی چه نقشی در پی‌ریزی یا مشروع سازی اشکال ویژه امنیتی دارند؟ تا چه اندازه امکان‌پذیری سیاسی، بر اساس مخاطب هدف کنش‌های گفتاری مشخص شده است؟ چگونه برخی صداها در تعریف امنیت و تهدید توانمند شده و برخی دیگر به حاشیه رانده شده‌اند؟ اینها سؤالات محوری در باب نقش عوامل زمینه‌ای در امنیتی‌سازی هستند که در نظریه مکتب کپنهاگ توجه چندانی به آنها نشده است. (McDonald, 2008: ۵۷۱-۵۷۳)

بالزاک نیز معتقد است که تنها به واسطه قدرت جادویی کلمات نمی‌توان به یک تهدید موجودیت بخشید، بلکه بایستی این صورت بخشی زبانی توسط بافت نیز مورد تأیید قرار گرفته و تقویت گردد. به زبان بالزاک، مجموعه معنایی امنیت ترکیبی از معنای متنی^۲ (دانش معانی اندوخته

1. Context
2. Textual Meaning

شده از طریق زبان (نوشتاری یا گفتاری) و معنای فرهنگی^۱ (دانش کسب شده از طریق تعاملات قبلی و شرایط فعلی) است. پس، بعد انشایی و انجام‌گری امنیت مبتنی بر تعامل میان نظم معنایی و شرایط بافتاری است. در واقع، جلب توجه مخاطب به سمت تصویر ساخته شده از یک مسأله به عنوان تهدید علاوه بر بکارگیری مناسب زبان امنیتی و قدرت کلمات، نیازمند تقویت و تشدید از سوی بافت و زمینه بیرونی است. (Balzacq, 2011 a: 11,13)

به زعم وی علاوه بر توجه به نقش تحولات بیرونی جهت فهم امنیتی‌سازی، شرایط زمانی که بازیگر امنیتی ساز به امنیتی‌سازی یک مسأله می پردازد، نیز مهم است. به زعم بالزاک خروجی قطعی امنیتی‌سازی - ضعیف باشد یا قوی - بستگی به انتخاب زمان مناسب از سوی بازیگر امنیتی ساز دارد. عموم جامعه وقتی که شرایط به اندازه کافی بحرانی باشد، توصیف تهدیدات وصف شده از سوی نخبگان را پذیرفته و امنیتی‌سازی به طور موفق اتفاق خواهد افتاد. از سوی دیگر، امنیتی‌سازی متأثر از یک بافت تاریخی است و هر امنیتی‌سازی یک فرایند تاریخی است که بین مجموعه‌ای از حوادث مؤثر پیشین و اثرات آنها بر تعاملات کنونی رخ می دهد. این زمینه تاریخی می تواند باعث تقویت و تأیید اقدامات بازیگر امنیتی ساز گردد. (Balzacq, 2011 a:13-14)

در مجموع می توان گفت که برخلاف مکتب کپنهاگ، بالزاک به وجود رابطه متقابل میان بافت (تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، موقعیتی) و کارگزار (قدرت کلام بازیگر امنیتی ساز) اعتقاد دارد. او از سویی اعتقاد دارد که بازیگر امنیتی ساز می تواند با استفاده از قدرت ربایش کلمات به تغییر بافت دست زده و شرایط مناسب را برای اجرای تدابیر فوق العاده فراهم نماید. از سویی دیگر، پذیرش این قدرت کارگزاری تا حد زیادی منوط به بافت جامعه مورد نظر می باشد. پس مجموعه معنایی امنیت ترکیبی از معنای متنی و معنای فرهنگی است. این دو نوع معنا با هم یک چارچوب مرجع را شکل می دهند که از طریق آن اظهارات امنیتی می توانند قابل فهم شوند.

استرایتزل نیز بر این نکته تأکید دارد که برای ارتقای نظریه امنیتی‌سازی لازم است که از توجه به کنش‌های گفتاری صرف و دستور زبان‌های انتزاعی امنیت به سمت ادراک پویاتر و زمینه‌وند تر از مفصل‌بندی‌های امنیتی حرکت نمود. همچنین بایستی از ادراک ایستا از اقتدار گوینده اظهارات امنیتی به سمت مفهوم سازی‌های پویاتر و زمینه‌ای تر از فرایند اقتداریابی در گفتمان امنیتی پیش

1. Cultural Meaning

رفت. (جایگزینی فرایندهای اقتدار یابی به جای اقتدار از پیش مفروض گوینده اظهارات امنیتی) به زعم وی و در یک چشم انداز ساخت یابی گرایانه، کارگزاران، ساختارها و متون مفصل بندی شده در فرایند امنیتی سازی را بایستی در ارتباط و تعامل با یکدیگر درک کرد. بدین معنا که وجود این عوامل متقابلاً سازنده فرایند امنیتی سازی است و نبایستی آنها را به طور جداگانه به عوامل متنی، کارگزاری و ساختاری تقلیل داد. (Stritzel, 2014: 46) از این رو به زعم وی در تحلیل فرایند امنیتی سازی یک پدیده سه لایه را بایستی بررسی نمود:

- ۱- لایه مفصل بندی یا متون مفصل بندی شده به عنوان یک شکل از کنش زبانی-اجتماعی و قدرت انجام گیری مرتبط به آنها در گفتمان.
- ۲- قرار گرفتن و لانه گزینی این کنش درون ساختارهای گفتمانی گسترده تر و بافتارهای سیاسی-اجتماعی و ارتباطی خاص
- ۳- لایه کنشگران اجتماعی و کنش سیاسی-اجتماعی آنها که نوعاً در مبارزات قدرت ناشی از جایگاه های مختلف در گفتمان تجلی می یابد. (Stritzel, 2007: 368-376)

ضرورت بازنگری در نقش مخاطب

یکی از موضوعات مبهم و چالش برانگیز در نظریه امنیتی سازی نقش و جایگاه «مخاطب»^۱ است. از زمان مطرح شدن این نظریه، سؤالاتی نظیر اینکه مخاطب چه کسی است (آیا با یک مخاطب یکپارچه و همگن روبرو هستیم یا با انواع مختلفی از مخاطب در مراحل مختلف امنیتی سازی سر و کار داریم؟)، نقش آن چیست، آیا مخاطب ضرورتاً بایستی توسط بازیگر امنیتی ساز قانع و راضی شود یا سکوت علامت رضایت است و یا ممکن است با اکراه و نارضایتی نیز تن به امنیتی سازی یک پدیده دهد و اصلاً چه زمانی می توان دقیقاً قضاوت نمود که مخاطب قانع شده است (Stritzel 2007: 363) و سؤالات مشابه دیگر به شکل پیوسته توسط محققان مطالعات امنیتی مورد بحث قرار گرفته و همین امر باعث تحول نظریه امنیتی سازی از زمان طرح آن به وسیله ویور شده است. هر چند خود ویور نیز به ضرورت مطالعه و نظریه پردازی پیرامون مخاطب برای رسیدن به تعریفی بهتر و احتمالاً تمایز گذاری اذعان داشته است. (Wæver, 2003: 26).

1. Audience

محققان پسا کپنهاگی در جهت تقویت بعد جامعه‌شناسانه امنیتی‌سازی به ایراد این مسأله پرداخته‌اند که نگاه مکتب کپنهاگ به مخاطب یک نگاه ساده‌انگارانه و بیش از حد تعمیم یافته است. با توجه به نقش اساسی مخاطبان در شکست یا موفقیت یک امنیتی‌سازی، آنها معتقدند که مخاطبان نه تنها یک گروه همگن نیستند بلکه دارای طیف‌های متفاوت بوده و آنها در برابر استدلالات مختلفی شنوا می‌باشند و در نتیجه، هر گروه از مخاطبان می‌تواند دارای قدرت متفاوتی باشند. سالتر معتقد به وجود چهار نوع متمایز از مخاطب (مخاطب عمومی، نخبگانی، تکنوکراتیک و علمی) می‌باشد که هر کدام، حرکت امنیتی‌سازی متفاوتی را از سوی بازیگر امنیتی‌سازی الزامی می‌سازند. (Salter 2008: 329)

بالزاک از زاویه دیگری به این بحث علاقه نشان می‌دهد. به اعتقاد وی، در حالی که مکتب کپنهاگ به مخاطب به‌عنوان یک طبقه معین و رسمی که اغلب در یک حالت پذیرش ثابت انگاشته می‌شود، می‌نگرد؛ در مقابل نگاه پسا کپنهاگی قائل به وجود رابطه‌ای متقابل میان مخاطب و بازیگر امنیتی‌سازی است. وی همچنین منتقد برخی نگاه‌های پسا کپنهاگی به مخاطب است. در واقع، بالزاک معتقد است که گرچه نگاه‌های متأخر به امنیتی‌سازی با تأکید بر نقش مخاطب افق‌های جدیدی را بر روی این نظریه گشوده است، اما این ایده که مخاطب - قابل مشاهده - بایستی با ادعاهای بازیگر امنیتی‌سازی موافق باشد، مشکلاتی را نیز برای این نظریه ایجاد می‌نماید. به طور مثال، به زعم وی ممکن است که تصاویر تهدیدی بدون پذیرش صریح مخاطب در یک جامعه شایع گردد، لذا این امر با معیار امنیتی‌سازی همخوانی ندارد. با توجه به این محدودیت، بالزاک در صدد بازسازی نوع نگاه نظریه امنیتی‌سازی به مخاطب بوده به نوعی که مخاطب تنها می‌تواند یک عنصر از یک الگوی تئوریک مبسوط‌تر در مطالعات امنیتی‌سازی باشد. (Balzacq, 2011 a: 8)

از این رو، به اعتقاد بالزاک گرچه اصل پذیرش مخاطب اصل مهمی در نظریه امنیتی‌سازی است اما آن مخاطبی برای امنیتی‌سازی مهم است که تأیید و تصدیق وی در باب یک تصویر تهدید بتواند اثر و پیامد سیاسی تولید نماید. به عبارت دیگر، برای آنکه یک مسأله به عنوان مصداقی از امنیتی‌سازی مطرح گردد، بایستی یک مخاطب توانمندساز با ادعاهای بیان شده از سوی بازیگر امنیتی‌سازی موافقت نماید. مخاطب توانمندساز مخاطبی است که: اولاً ارتباط علی مستقیم با مسأله دارد، ثانیاً توانایی و صلاحیت لازم را جهت توانمندسازی بازیگر امنیتی‌سازی جهت اتخاذ تدابیر

لازم در جهت مقابله با تهدید ادعایی داراست. در مجموع، امنیتی‌سازی از طریق پذیرش و موافقت یک حرکت امنیتی کننده از سوی مخاطب توانمند ساز است که به بلوغ و تکامل می‌رسد. (Ibid: 8-9)

همچنین به زعم بالزاک، بازیگر امنیتی ساز جهت انجام یک امنیتی‌سازی موفق، نیازمند دو نوع پشتیبانی از سوی مخاطبان است: پشتیبانی اخلاقی و رسمی^۱. هر چند این دو نوع پشتیبانی در مواردی با هم تعارض داشته اما با این وجود، هر چه این دو با هم هماهنگ تر باشند، مسأله عمومی با موفقیت بیشتری تبدیل به یک مسأله امنیتی خواهد شد. گرچه پشتیبانی اخلاقی، حمایت رسمی را مشروط می‌سازد اما این دو نباید با هم خلط شوند. هر کدام از آنها جایگاه خاص خود را داشته و با توجه به آنکه آیا مخاطب هدف یک نهاد رسمی است یا نه، اهمیت هر کدام متفاوت می‌باشد. به طور مثال، مقامات سیاسی برای آنکه بتوانند به منظور رهایی از یک وضعیت تهدید علیه یک کشور اعلان جنگ نمایند، هم به حمایت اخلاقی (معنوی) بدنه عمومی جامعه و هم به پشتیبانی بدنه نهادی که یک ارتباط علی مستقیم با اهداف مورد نظر دارد، نیازمند است. با این حال، گرچه پشتیبانی اخلاقی ضروری است اما کافی نیست. اغلب این تصمیم رسمی یک نهاد (در قالب رأی مجلس نمایندگان، شورای امنیت یا کنگره) است که اجازه می‌دهد که حکومت یک سیاست خاص را اتخاذ نماید. این نوع پشتیبانی، لازم و کافی است. (Ibid: 9)

میشل ویلیامز دیدگاه متفاوتی در مورد مخاطب و بازیگر امنیتی ساز ارائه می‌دهد. وی معتقد است مخاطب نظریه امنیتی‌سازی لزوماً پیش از امنیتی‌سازی وجود ندارد و بازیگر امنیتی‌سازی می‌تواند آنها را بسازد و وی عملاً مخاطبانی را گرد هم بیاورد که به مسئله مورد بحث علاقه مند باشند اما تا پیش از طرح آن مسئله لزوماً وجود نداشته‌اند. علاوه بر این، وی اعتقاد دارد ترس عاملی است که باعث می‌شود این مخاطب را در حوزه امنیتی گرد هم می‌آورد و متحد می‌کند، چرا که امنیت با آنچه که نمی‌دانیم انطباق پذیری دارد که همان ترس از نادانسته‌ها، ناشناخته‌ها و شاید موارد پیش بینی ناپذیر باشد. در حقیقت ترس مهمترین احساس مطرح در امنیتی‌سازی است چرا که با وجود ترس، مردم عملکرد به مراتب غیر منطقی‌تری دارند و بیشتر این احتمال وجود دارد که حق استفاده از ابزارهای خارق العاده را به حکومت بدهند تا بلکه حکومت بتواند امنیت آنها را تضمین کند. (Williams, 2011: 215)

1. Formal and Moral Supports

بیگو و همکارانش در مکتب امنیتی پاریس متأثر از رویه‌های انتقادی فوکو نسبت به مدرنیته و رویکرد پسا ساختارگرایانه وی از زاویه دیگری به مخاطب می‌نگرند. آنها تمرکز خود را در امنیتی‌سازی/ناامنی‌سازی بر روی تجربیات زنده مردمی که در معرض اقدامات کارگزاران و حرفه‌مندان امنیتی-سیاسی قرار دارند، گذاشته‌اند. این افراد مستقیم یا غیر مستقیم قربانی هستند، آنها دوستدار امنیت هستند، در حوزه امنیت آماتور هستند، یا گرچه نسبت به بحث‌های امنیتی بی تفاوت هستند اما از آن متأثر هستند، این مردم همگی در کانون تحلیل میدان (قلمرو) اعمال امنیتی/ناامنی هستند. آنچه در اینجا برای این اندیشمندان مهم است، آن است که مخاطبان امنیتی‌سازی/ناامنی‌سازی چگونه با مقاومت یا اعمال گریز از قدرت روزمره خود و ایجاد پویایی‌های گریز از مرکز و پراکنده شدن، مانع از تمرکز قدرت و قدرت نمادین در دستان نخبگان بوروکراتیک می‌شوند. (Bigo & McCluskey, 2018: 121)

ارائه تصویری پیچیده‌تر از امنیتی‌سازی

از نگاه ویور و مکتب کپنهاگ، امنیتی‌سازی یک فرایند مقطعی و موقتی است که در یک لحظه خاص و به کمک کنش گفتاری امنیتی اجرا می‌گردد. اندیشمندان امنیتی پسا کپنهاگی این نگرش به امنیتی‌سازی را زیر سؤال برده و معتقدند که از سویی تکیه صرف بر نقش زبان و کنش گفتاری در امنیتی ساختن مسائل و غفلت از سایر اشکال بازنمایی یکی از اشکالات اساسی این نظریه است و از سویی دیگر، معتقدند که برخی اشکال امنیتی‌سازی فراتر از یک فرایند مقطعی بوده و بازه زمانی طولانی‌تری را در بردارند. در نتیجه، آنها تصویر ارائه شده از امنیتی‌سازی در مکتب کپنهاگ را ساده دانسته و خواهان گذار از آن و ارائه تصویری پیچیده‌تر از آن بوده که بتوان انواع فرایند امنیتی‌سازی را به کمک آن درک نمود.

به زعم مک دونالد زبان هر چند ابزاری محوری برای تحقق فرایند امنیتی‌سازی است اما تنها ابزار انحصاری آن نیست. وی در این راستا بر ضرورت توجه به نقش تصاویر و نمایش‌های بصری (فرآورده‌های سینمایی، تلویزیونی و ...) به مثابه اشکال و ابزارهای بالقوه امنیتی‌سازی در جهان امروز تأکید دارد. توجه به این نکته آنگاه جالب است که اگر این مطلب پذیرفته شود، آن وقت در کنار رهبران سیاسی، بایستی رسانه‌ها و هنرمندان را نیز به عنوان بازیگر امنیتی‌ساز در نظر گرفت. همچنین به زعم وی، برخی فرایندهای امنیتی‌سازی خارج از حیطه زبان عمل نموده و

مربوط به اقدامات بوروکراتیکی است که حرفه‌مندان امنیتی آنها را طراحی نموده و به اجرا می‌گذارند. (Mcdonald, 2008: 568-569)

والتی به اهمیت چارچوب بندی^۱ در کنار سایر اشکال امنیتی سازی اشاره دارد. به اعتقاد وی، بیان واژه امنیت همواره ضروری نیست و می‌توان آن را به دیگر واژگان امنیتی یا تصاویری که یک وضعیت امنیتی را تجسم می‌کنند، جایگزین کرد. با این حال، چارچوب بندی امنیتی سازی اهمیت دارد چرا که باید یک اقدام امنیتی ساز درست نسبت به یک مرجع امنیت درست و در حضور مخاطب درست صورت بگیرد تا چنین اقدامی بتواند مرتبط و موفق باشد. چارچوب بندی یک فرآیند ساخت است که موضوعات مختلفی از جمله سرگرمی، اخبار، سرخط‌ها، تصاویر و واژگان مورد استفاده در رسانه‌ها را شامل می‌شود (Vultee 2011: 77-78). به عنوان مثال امنیتی سازی «جنگ علیه ترور» در زمان بوش پسر از طریق واژگان کلیدی و سخنرانی‌های امنیتی رخ نداد بلکه با نمایش پیوسته حملات تروریستی، تعیین دستورکار و افزایش ترس در میان افکار عمومی صورت گرفت. در هنگام چارچوب بندی یک مسئله، واقعیات اجتماعی و روان‌شناختی اهمیت فراوانی پیدا می‌کنند. پوشش پیوسته و چارچوب بندی همیشگی تروریسم به بازیگران امنیتی ساز و مخاطبان امکان داده است مسائل کلیشه‌ای، بازیگران و راه حل‌های فوری را آسان‌تر و بسیار سریع‌تر و بدون هر گونه اطلاعات پیشین بپذیرند (Shipoli, 2018: 76).

استرایتزل نیز معتقد است که برخی اشکال امنیتی سازی در غرب، در چارچوب «تصویرسازی تهدید»^۲ بهتر قابل درک هستند. به زعم وی، در حالی که تصاویر تهدیدی مانند جرایم سازمان یافته یا دولت‌های یاغی نوعاً منتج از یا توسعه یافته در بافتار امنیتی سازی می‌باشند، اما آنها به مثابه کنش‌های زبانی پایدارتر و بادوام‌تر از یک حرکت امنیتی کننده متعارف هستند. به عبارت دیگر، مفهوم «تصویر تهدید» یک درجه زیادی از ثبات موقت در مقایسه با کنش‌های گفتاری امنیتی کننده را در بر دارد که نیازمند تئوری پردازی مناسب تری است. این اشکال نسبتاً پایدار متون مفصل بندی شده را مطرح ساخته و به وسیله اعمال مداومی که یک ساختار دانش مفصل بندی شده را تثبیت می‌سازد، تقویت می‌گردد. همچنین به زعم وی، «استعاره‌ها» نقش زیادی در ایجاد این تصاویر تهدید می‌توانند ایفا نمایند. (Stritzel, 2014: 52-53)

1. Framing
2. Threat Imaging

برخی پا را از این هم فراتر نهاده و تصویری پیچیده‌تر از برخی اشکال «امنیتی‌سازی» ارائه می‌دهند. بالزاک ذیل مفهوم فوکویی «دیسپوزیتیف»^۱، به دنبال اثبات این مدعاست که برخی از جلوه‌های امنیتی‌سازی از راهی جز کنش گفتاری حاصل می‌گردد. به زعم وی، برخی اشکال امنیتی‌سازی از طریق تمرکز بر ماهیت و کارکردهای ابزارهای سیاستگذاری که کارگزاران برای اداره مسائل عمومی – از طریق تعریف آن مسائل به عنوان تهدید – به کار می‌برند؛ بهتر درک می‌شوند. به عبارت دیگر، مطالعه ابزارهای سیاستگذاری^۲ به یک تحلیل از کارکردهای تکنیکی و درونی آنها قابل تقلیل نیست، بلکه این ابزارها به علت فعال‌سازی یک دیسپوزیتیف خاص، می‌توانند به عنوان یک عنصر اساسی در شکل‌گیری یک میدان امنیتی و بالتبع، به عنوان یک ابزار اساسی در روزمره‌سازی برخی اعمال امنیتی (شکل‌دهی به عادت واره خاصی در حوزه امنیت) فهم گردند. (Balzacq, 2011 a:16) نظام‌های سیاسی، با توسل به نهادها و ابزارهای سیاستگذاری، دیسپوزیتیفی را سامان داده که خروجی آن امنیتی شدن برخی اعمال و پدیده‌ها می‌باشند. بتدریج و تحت تأثیر این ابزارهای امنیتی‌سازی، برخی تصاویر تهدید و برخی نگرش‌های امنیتی به صورت عادت واره در ذهن افراد جامعه ته‌نشین شده لذا امنیتی‌سازی دیگر حالتی ناآگاهانه و روزمره به خود می‌گیرد.

۱. دیسپوزیتیف (dispositif) مفهومی است ابداعی فوکو که وی در تبیین آن چنین می‌گوید: «اولاً آنچه را که من سعی کردم از طریق این اصطلاح برجسته‌سازم بیش از هر چیز مجموعه‌ای کاملاً ناهمگن است که دربردارنده گفتمان‌ها، نهادها، اشکال معماری، تصمیمات نظارتی، قوانین، تدابیر اداری و اجرایی، بیانات علمی و گزاره‌های فلسفی، اخلاقی و بشردوستانه است و به همین اندازه امور ذکر نشده دیگری را نیز شامل می‌شود. چنین اموری را می‌توان یک دیسپوزیتیف دانست. دیسپوزیتیف همان شبکه‌ای است که ما بین این عناصر شکل می‌گیرد. ثانیاً آنچه من درصدد شناسایی آن در دیسپوزیتیف هستم، دقیقاً ماهیت ارتباطی است که می‌تواند بین این عناصر ناهمگون وجود داشته باشد... ثالثاً من با واژه دیسپوزیتیف، نوعی از صورت‌بندی را درک می‌نمایم که کارکرد اصلی آن پاسخ به یک نیاز ضروری در یک لحظه تاریخی معین است. بنابراین، دیسپوزیتیف یک کارکرد استراتژیک غالب دارد (واجد عملکرد استراتژیک مسلط است). گفته‌ام که ماهیت یک دیسپوزیتیف امری کاملاً استراتژیک است. این بدان معناست که ما در باب قسمی دستکاری آشکار مناسبات نیروها، نوعی مداخله انضمامی و عقلانی در مناسبات نیروها سخن می‌گوییم، چه به منظور بسط و گسترش آنها در جهتی خاص باشد و چه برای سد کردن، تثبیت و بهره‌گرفتن از آنها باشد. در نتیجه دیسپوزیتیف همواره در قسمی از بازی قدرت ثبت و حک می‌گردد، لیکن از سوی دیگر، همیشه در پیوند با حدود خاصی از معرفت است که از آن پدید می‌آیند، در حالی که به همان اندازه آن را مقید و مشروط نیز می‌سازد. دیسپوزیتیف دقیقاً عبارت است از مجموعه‌ای از استراتژی‌های مرتبط یا مناسبات نیروها که هم از طریق انواع خاصی معرفت مورد تأیید قرار می‌گیرد و هم مؤید آنهاست.» (Foucault, 1980: 194)

2. Policy Tools

از دید بیگو و همکارانش در مکتب پاریس، روند امنیتی‌سازی نه تنها در گرو کنش گفتاری موفقیت آمیزی است که روند تصمیم‌گیری را دگرگون ساخته و سیاست استثنایی را الزامی می‌سازد، بلکه به تصمیمات دیوان‌سالارانه پیش پا افتاده‌تر سیاست روزمره همراه با رویه‌های وبری عقلانی کردن، مدیریت اعداد به جای مدیریت افراد و کاربرد فناوری‌هایی هم بستگی دارد که اجازه ارتباط‌گیری و مراقبت از راه دور را به کمک پایگاه‌های اطلاعاتی و سرعت مبادله فراهم می‌سازند. آنها همچنین گرچه نقش کنش گفتاری را در روند (ضد) امنیتی‌سازی محوری می‌دانند ولی معتقدند نباید این روند را به آن مرحله استثنایی که حرفه‌ای‌های سیاست اعلام می‌کنند؛ محدود ساخت. حرفه‌ای‌های مدیریت (ضد) امنیت (به صورت ارباب، ترس یا بی‌قراری)، بسیاری از کارگزاری‌های عمومی و خصوصی مدیریت مخاطرات، مخاطبان یک جامعه مصرف‌گرا، با رویه‌های معمولی که دارند شرایط امکان‌پذیری این ادعاها و پذیرش آنها را چارچوب‌بندی می‌کنند. از این مهم‌تر، برخی حرکت‌های (ضد) امنیتی‌کننده‌ای که توسط دیوان‌سالاری‌ها یا کارگزاران خصوصی صورت می‌گیرد، چنان ریشه در رویه‌های معمول دارد که هرگز نه به عنوان اموری استثنایی بلکه برعکس، به عنوان ادامه رویه‌های معمول و منطق آزادی مورد بحث قرار گرفته و عرضه می‌شوند. به عنوان مثال، بر مبنای برنامه لاهه بازداشت خارجیان در مرزهای اتحادیه اروپا نه به عنوان اقدامی امنیتی و نه به عنوان یکی از تمهیدات مربوط به عدالت، قانون و نظم بلکه به عنوان لازمه آزادی اروپاییان معرفی شده است. (بیگو، ۱۳۹۲: ۲۱۱ و ۱۴-۲۱۳) پس به زعم بیگو و همکارانش مطالعات امنیتی‌سازی علاوه بر کنش گفتاری مرسوم بایستی بر نقش شبکه‌های حرفه‌ای‌های امنیت، فناوری‌های مورد استفاده آنها، نظام معانی که آنها بوجود می‌آورند و قدرت موگد اقدامات‌شان در این زمینه تمرکز نماید. در این صورت بایستی به نقش اقدامات فیزیکی روزمره و توالی کنش فیزیکی-گفتاری در چارچوب امنیتی‌سازی بیش از پیش توجه نمود. (McDonald, 2008: 570)

دغدغه روش و پیاده‌سازی

مشکلات و چالش‌های متنوع نظریه امنیتی‌سازی در سطح نظری منجر به مشکلات خاصی در عرصه اجرا و پیاده‌سازی آن می‌گردد. در واقع، ابهام و تناقض در مبانی نظری به کاربرد نظریه به عنوان یک چارچوب تحلیل در عمل لطمه می‌زند. یکی از مشکلات این است که اساساً چه چیزی

را باید مطالعه کرد؟ در اینجا طیفی از جواب‌ها وجود دارد که یک طرف آن معتقد است که ساختار دستوری یک کنش گفتاری امنیتی‌کننده موفق را بایستی مطالعه کرد و طرف دیگر طیف معتقد است که بایستی بر تحلیل گفتمان جاری درباره چارچوب‌بندی تهدید (توجه به شبکه‌های قدرت، بسیج اجتماعی و موقعیت دستور کار سیاسی) تأکید نمود. علاوه بر این هنوز مشخص نیست که آیا تحلیل گر بایستی فقط حرکات امنیتی‌کننده را مطالعه کند و یا این حرکات را در مقایسه با حرکات غیر امنیتی‌کننده و یا اشکال مخالف و مقاومت‌کننده در برابر حرکت امنیتی‌کننده بررسی نماید. مشکل دیگر آن است که امنیتی‌سازی دقیقاً چه زمانی اتفاق خواهد افتاد؟ این سؤال خود دو جنبه دارد: اول آنکه چه زمانی دقیقاً یک حرکت امنیتی‌ساز موفقیت آمیز در مقابل یک حرکت امنیتی‌کننده صرف اتفاق می‌افتد؟ و دوم آنکه چه زمانی مسأله‌ای به طور واضح فراتر از آستانه سیاست عادی به سمت سیاست استثنایی حرکت می‌کند؟ سؤالات و مشکلات این چینی باعث شده که پیاده‌سازی نظریه امنیتی‌سازی با وحدت رویه‌ای همراه نبوده و باعث بروز برخی سردرگمی‌ها گردد. (Stritzel, 2014: ۳۴-۳۶) از این رو، یکی از اهداف محققان پسا کپنهاگی ارتقاء سطح کاربرد و عملیاتی ساختن این نظریه است که این امر خود به خود با مسأله روش تحقیق گره خورده است.

یکی از کسانی که بیش از همه درگیر دغدغه فوق است، تیری بالزاک است. به زعم وی، مطالعه موردی^۱ (مورد پژوهی) رایج‌ترین راهبرد تحقیق در حوزه امنیتی‌سازی است. با این حال وی هشدار می‌دهد که در این راهبرد بیش از آنکه بایستی در مورد تعداد منطقی موردها صحبت کرد، بایستی به واحد و سطح تجزیه و تحلیل توجه داشت. بنابراین وی به منظور تقویت فرایند طراحی تحقیق در امنیتی‌سازی، سه سطح تحلیل برای مطالعات موردی پیشنهاد می‌کند: (Balzacq, 2011 b: ۳۲)

سطح کارگزاران: توجه به کنشگرانی که در امنیتی‌سازی موضوع مؤثر هستند و روابط میان آنها. کارگزارانی نظیر بازیگران امنیتی‌کننده، بازیگران کارکردی، مخاطبان؛ جایگاه و روابط قدرت هر یک از این بازیگرها؛ و مرجع امنیت^۲ و مرجع امنیتی‌کننده^۳ یا در واقع آنچه تهدید شده و آنچه که تهدید می‌کند.

1. Case Study
2. Referent Object
3. Referent Subject

۱- سطح کنش‌ها: این سطح دربردارنده کردارهای گفتمانی و غیر گفتمانی است که فرایندهای امنیتی‌سازی موضوع را تضمین می‌کند. این سطح شامل وجوه «نوع کنش زبانی»، «وجه راهبردی»، «وجه دیسپوزیویتیف و وجه سیاستگذاری می‌شود.

۲- سطح بافت: بررسی نقش بافت نزدیک^۱ و دور^۲ در شکل‌گیری و تشدید یا تضعیف فرایند امنیتی‌سازی. (دهقانی فیروزآبادی و قرشی، ۱۳۹۱: ۳۳-۳۱)

در چارچوب این راهبرد، بالزاک چهار روش را برای تحلیل امنیتی‌سازی بیان می‌کند. تحلیل گفتمان^۳ نخستین روش و رایج‌ترین روشی است که محققان حوزه امنیتی‌سازی از آن استفاده کرده‌اند. در واقع، طراحی تصاویر تهدید با ترسیم معنا از طریق تحلیل گفتمان امکان‌پذیر است. با این حال، بالزاک حوزه تحلیل گفتمان را تنها به زبان نوشتاری (اظهارات زبانی) آن طور که کپنهاگی‌ها می‌پندارند، محصور ندانسته و معتقد است که این حوزه شامل سایر کردارهای گفتمانی مانند تصاویر، فیلم‌ها و ... نیز می‌شود. پژوهش قوم‌نگاری^۴ روش دوم مورد استفاده است. این روش حساس‌ترین روش نسبت به تغییرات اجتماعی امنیتی‌سازی است. این روش مطالعه ریز و مینیاتوری یک کل است؛ به این معنا که یک رویداد مشخص را تعیین و از آن برای تشریح کلیت یک پدیده استفاده می‌شود. «فرایندیابی»^۵ سومین روش مورد استفاده است. این روش که عمدتاً با تکیه بر داده‌های کیفی انجام می‌شود، بر ردیابی فرآیندی که حرکت امنیتی‌سازی طی کرده و اینکه آیا آن به یک امنیتی‌سازی موفق ختم شده یا نا موفق بوده، تأکید دارد. آخرین روش، روش «تحلیل محتوا»^۶ است. پژوهشگران از این روش برای درک مواردی که مخاطب به آنها واکنش نشان می‌دهد و همچنین بررسی اینکه آیا چنین مواردی مستقل از زمینه و بافت هستند یا خیر استفاده می‌نمایند. (Shipoli, 2018: 79-80)

با این حال، بالزاک با اذعان به پلورالیسم روش شناختی معتقد است که هیچکدام از این روش‌ها بر دیگری ارجحیت نداشته و هر کدام اعتبار خاص خود را داراست. از این رو، وی با

1. Proximate Context
2. Distal Context
3. Discourse Analysis
4. Ethnographic Research
5. Process-Tracing
6. Content Analysis

اصرار بر اهمیت و ارزش افزوده «مثلث‌بندی»^۱ در پژوهش‌های اجتماعی چارچوب جدیدی برای تجزیه و تحلیل امنیتی‌سازی طراحی نموده (Balzacq, 2019) که از ترکیب و ادغام روش‌های فوق حاصل می‌شود. به زعم بالزاک، روش‌های فوق می‌تواند به طرق مختلف ترکیب شده و هیچ حصار غیر قابل عبوری در اطراف هیچ یک از این روش‌ها وجود ندارد که از ترکیب آن با سایر روش‌های فوق‌الذکر جلوگیری نماید. هر چند، ترکیبی از روش «تحلیل گفتمان» با هر روش دیگری غالب‌ترین روش است. اتخاذ این رویکرد کثرت‌گرایانه روشی در حوزه امنیتی‌سازی مفید است، چرا که الگوهای فهمی را ایجاد می‌کند که در غیر این صورت (و تنها با استفاده از یک روش) مورد توجه قرار نگرفته یا به طور عمیق فهم نمی‌شد. با این حال بالزاک متذکر می‌گردد که هر چند برای یافتن پاسخ‌های بهتر به سؤالات مطرح شده عبور از مرزهای معرفتی و روش‌شناختی هم ممکن است و هم ضروری، با این حال بایستی توجه داشت که کثرت‌گرایی به معنی «جمع‌گرایی» نبوده و بایستی منطبق داشته باشد. به عبارت دیگر، اگر روشی برای موضوع تحقیق روش بهتری است، باید به روشنی بیان شود. همچنین در ادغام روش‌ها بایستی به نقاط ضعف و قوت هر یک از آنها توجه داشت. (Balzacq, 2011 b:۳۲)

همان‌طور که قبلاً بیان شد، استرایتزل با ترکیب نظریه گفتمان لاکلاو و تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف چارچوبی سه لایه را برای تحلیل امنیتی‌سازی پیشنهاد می‌کند. این مفهوم سازی از لحاظ روش‌شناختی یک ترکیب از (۱) تحلیل متن و بینا متنیت^۲ مرتبط با حرکات امنیتی‌کننده و (۲) تحلیل سیاسی - اجتماعی از فرایند اقتدار یابی^۳ (اعطای حق) در موقعیت‌ها و دوره‌های تاریخی خاص که یک عمل مفصل‌بندی شده ویژه را ضروری می‌سازد؛ را شامل می‌شود. بنابراین از دید وی، تحلیل مناسب از فرایند امنیتی‌سازی مستلزم یک ترکیب از زبان و جامعه یا به عبارت دقیق‌تر

۱. Triangulating Methods: مثلث‌سازی یا سه سویه‌سازی را می‌توان هم یک روش تحقیق مستقل کیفی تلقی کرد و هم شیوه‌ای برای افزایش کیفیت تحقیق کیفی. محققان در این شیوه درصدد هستند که با ترکیب نمودن مشاهده‌گرها، نظریه‌ها، روش‌ها و منابع داده‌ای گوناگون، بر سوگیری ناشی از مطالعات تک روشی، تک مشاهده‌گری و تک نظریه‌ای فائق آیند. در واقع، مثلث‌سازی به جستجوی ثبات و همخوانی بین یافته‌های حاصل از مشاهده‌گرهای مختلف، ابزارهای مختلف، روش‌های مختلف مشاهده در زمان‌ها، مکان‌ها و موقعیت‌های مختلف اشاره می‌کند. مثلث‌سازی عبارت است از مقایسه اطلاعات برای تعیین اینکه آیا همگرایی در مورد یک مفهوم یا یافته وجود دارد یا نه. انواع مثلث‌سازی عبارتند از: مثلث‌سازی داده‌ها، مثلث‌سازی پژوهشگر(بررسی‌کننده)، مثلث‌سازی روش‌شناختی، مثلث‌سازی نظری. (محمدپور، ۱۳۹۲: ۹۳-۱۹۰)

2. Intertextuality
3. Authorization

یک ترکیب هم از ویژگی های ذاتی گفتار وهم از گروهی است که آن گفتار را به رسمیت شناخته و مجاز می شمارد؛ است. پس به طور مشخص، تحلیل مناسب از امنیتی سازی مستلزم تبیین زبانی حرکات امنیتی کننده و تبیین فرایند اقتدار و اقتداریابی های گویندگان این اظهارات است. (Stritzel, 2014: ۴۷-۴۸) در تحلیل زبانی حرکات امنیتی کننده بایستی به تحلیل موارد زیر پرداخت:

- ۱- ادعا: ^۱ چگونه و با چه ساز و کارهای زبانی بازیگر امنیتی ساز با توجه به بافت گفتمانی به توصیف از خطر / تهدید ادعایی می پردازد.
 - ۲- هشدار: ^۲ چگونه و با چه ساز و کارهای زبانی بازیگر امنیتی ساز با توجه به بافت گفتمانی، پیامدهای عدم اقدام درباره تهدید ادعا شده را توصیف می نماید.
 - ۳- تقاضا: ^۳ چگونه و با چه ساز و کارهای زبانی بازیگر امنیتی ساز با توجه به بافت گفتمانی، پیشنهاد یا راهکاری را برای مقابله با تهدید ادعایی بیان می کند.
 - ۴- محتوای گزاره ای: ^۴ بازیگر امنیتی ساز چه مدارک و شواهدی را با توجه به بافت گفتمانی برای پشتیبانی از ادعا یا هشدار توصیف شده ارائه می نماید.
- در حوزه اقتداریابی نیز سؤال اصلی آن است که چگونه بازیگران امنیتی ساز انواع ارزشمند سرمایه را که به آنها اجازه می دهد تا یک قدرت را خوب بکارگیری کنند؛ در راستای تحقق اهداف شان بسیج می نمایند. (Ibid: ۴۹-۵۰)
- یگو و همکارانش در مکتب پاریس از زاویه دید دیگری به مسأله روش و روش شناسی در مطالعات امنیتی سازی توجه داشته اند. این امر را از عنوان «پاریس» می توان فهمید. به زعم آنها عنوان پاریس در اینجا بیش از آنکه یادآور یک شهر باشد، بیان کننده مخفف «موسسه تحقیقات مردم شناسی سیاسی برای جامعه شناسی بین المللی»^۵ است. آنها تحت این عنوان به دنبال ترکیبی از دانش هستند که به روشی فرارشته ای^۶ سازمان یافته است. این رویکرد با سایر رویکردها که بیشتر به دنبال ترکیب آموزه های زبان شناسانه و نشانه شناختی برای مطالعه فرایندهای درگیری و

1. Claim
2. Warning
3. Demand
4. Propositional Content
5. Political Anthropological Research for International Sociology
6. Transdisciplinary Way

صلح هستند؛ متمایز است. همچنین این نگاه با دفاع از روابط بین الملل به مثابه یک رشته فرعی از علوم سیاسی، فهمی که در یک چارچوب انگلو-آمریکایی بنیانگذاری شده، مغایرت داشته و در حال رهایی بخشی روابط بین الملل از این فهم است. (Bigo & McCluskey, ۲۰۱۸: ۱۲۰)

در این چارچوب، مکتب پاریس در حوزه مطالعات امنیتی‌سازی «مسأله‌سازی» متفاوتی با سایرین داشته و بیشتر بر مطالعه قربانیان امنیتی‌سازی-مردمی که تحت تأثیر اعمال کارگزاران سیاسی-امنیتی قرار دارند- و تجربیات زیستی آنها تمرکز دارد. به بیان دیگر، برای مکتب پاریس با جدی گرفتن عنصر سیاسی-مردم شناختی در مسأله‌سازی، تجربیات و زیست‌های قابل معاشرت که در روابط بین الملل یا علوم سیاسی حاشیه‌ای یا بی‌اهمیت در نظر گرفته می‌شود، اهمیت محوری داشته و هسته اصلی مطالعات آنها را تشکیل می‌دهد. این تجربیات توسط گفتمان‌های نخبگان مشخص نخواهند شد بلکه به وسیله اعمال آشکار کننده مقاومت مردم یا اعمال گریز از قدرت آنها، و ایجاد پویایی‌های گریز از مرکز و پراکنده شدن، که مانع از تمرکز قدرت و قدرت نمادین در دستان نخبگان بوروکراتیک می‌شود، مشخص می‌شوند. چنین رویکردی در عصر کنونی که اعمال و گفتمان‌های امنیتی/ناامنی تهاجمات عمیقی را نسبت به ابعاد واقعی تر زندگی روزمره تدارک می‌بینند، اهمیت می‌یابد. (Ibid: ۱۲۱)

جدول ۱. تمایزات عمده رهیافت کپنهاگی و پسا کپنهاگی نسبت به امنیتی‌سازی

عنوان	رهیافت کپنهاگی	رهیافت پسا کپنهاگی
رویکرد غالب	فلسفی (متأثر از فلسفه زبان آستین)	جامعه‌شناسانه (متأثر از جامعه‌شناسانی نظیر بوردیو، فوکو، فرکلاف و...)
نگاه معرفت‌شناسانه	ترکیبی از واقع‌گرایی و برساز اجتماعی	طیفی از برساز نرم تا پسا‌ساختارگرایی
نگاه هستی‌شناسانه	نگاه کارگزار محور در فرایند امنیتی‌سازی	تعامل ساختار-کارگزار در فرایند امنیتی‌سازی
نگاه هستی‌شناسانه	امنیتی‌سازی صرفاً محصول کنش گفتاری رهبران سیاسی است.	امنیتی‌سازی محصولی پیچیده از کنش گفتاری، غیر گفتاری، چارچوب‌بندی و... بازیگران متنوعی است.
نگاه به بافت	اهمیت حداقلی برای بافت در فرایند امنیتی‌سازی	نگاه حداکثری به نقش بافت در فرایند امنیتی‌سازی
نگاه به مخاطب	مخاطب هم شکل و منفعل	مخاطب متنوع و فعال / مخاطب به مثابه قربانی

نظریه امنیتی سازی و چالش‌های پیش‌رو

نظریه امنیتی‌سازی از زمان تدوین توسط مکتب کپنهاگ تا کنون به طور قابل توجهی توسعه یافته است. توجه اساسی به نقش مخاطب شده و اهمیت جنبه بیناذهنی نظریه افزایش یافته است. دانشمندان همچنین بیشتر در مورد تأیید تأثیراتی که بافت و توازن قوا در میان بازیگران بر فرآیندهای امنیتی‌سازی دارند، کار کرده‌اند. آنها علاوه بر آشکال گفتاری امنیتی‌سازی به آشکال غیر گفتاری نیز توجه داشته و در این راستا بر نقش اعمال و رویه‌های فنی، قانونی و بوروکراتیک در فرایند امنیتی‌سازی تأکید کرده‌اند. با این حال، این نظریه همچنان خالی از اشکال نبوده و با مشکلاتی روبرو است.

نخستین مشکل ماهیت «هیبریدی» نظریه است. نظریه امنیتی‌سازی در تلاقی سه جریان اصلی نظریه‌های روابط بین‌الملل یعنی واقع‌گرایی، پساساختارگرایی و سازه‌انگاری (برساخت‌گرایی) رشد یافته و از هر سه این جریان مفاهیم و آموزه‌هایی را وام گرفته است. بنابراین، ارتباطات بین نظریه امنیتی‌سازی و سایر شرکای نظری‌اش تا حد زیادی نامشخص بوده و جای بررسی دارد. تجلی این مشکل را می‌توان در دیدگاه آنها در باب ماهیت «تهدیدات بیرونی» یافت. برخی مانند ویور جاهایی به رئالیسم نزدیک شده، برخی مانند بالزاک به «برساخت‌گرایی فلسفی» جان سرل پناه برده و تهدیدات را به دو دسته «تهدیدات طبیعی» و «تهدیدات نهادی» تقسیم‌بندی نموده و برخی دیگر همچون بیگو و هانسن ماهیت پساساختارگرایانه تری برای تهدیدات قائل هستند. هر چند همه این دیدگاه‌ها در مخرج مشترک «برساخت‌گرایی» با هم اشتراک نظر دارند ولی در میزان برساخت‌گرایی شدت و ضعف دارند. همچنین این مشکل باعث شده که درباره ماهیت دقیق نظریه امنیتی‌سازی نیز اجماع نظری وجود نداشته و از این رو ما به جای یک نظریه واحد از «امنیتی‌سازی» با نظریه‌ها و رویکردهای مختلف به امنیتی‌سازی روبرو باشیم.

مشکل دیگر نظریه امنیتی‌سازی به «زمینه‌وندی» آن مربوط می‌شود. همان‌طور که برخی صاحب‌نظران توضیح داده‌اند، نظریه امنیتی‌سازی نظریه‌ای اروپا محور بوده و برای تبیین مسائل امنیتی کشورهای اروپایی شکل گرفته است. (Huysmans, 1998) برخی نیز معتقدند این نظریه غرب محور بوده و در نتیجه برای مطالعه دولت‌های غیر غربی مشکل‌آفرین است (Wilkinson, 2007). به زعم این افراد، نظریه امنیتی‌سازی بیشتر در بافتار حکومت‌های با ساختار لیبرال

دموکراسی معنادار بوده و کمتر در جوامع دیگر کاربرد دارد. منتقدین بر این باورند که این نظریه بیشتر به کار فهم این نکته می‌آید که رهبران سیاسی غرب بویژه در بافت اروپایی آن چگونه مسأله خاصی را به عنوان تهدید وجودی هم برای حاکمیت دولت و هم برای هویت ملی و انسجام ملت مطرح می‌سازند. این انتقاد، محققان را بر آن می‌دارد که در بکارگیری این نظریه در سایر بافت‌های سیاسی و اجتماعی، الزامات و محدودیت‌های مربوط به زمینه‌وندی را در نظر گیرند.

در حوزه روش‌شناسی نیز این نظریه با دو مشکل عمده دست و پنجه نرم می‌کند. یکی مشکل «جانبداری در تأیید» است. مطالعات امنیتی‌سازی متکی بر موارد «امنیتی‌سازی موفق» بوده و تحلیل‌گران حامی آن بیشتر موارد موفق امنیتی‌سازی را برای تحلیل انتخاب کرده‌اند. در نتیجه، مطالعه امنیتی‌سازی به این شکل در عمل هیچ‌گاه سبب آزمون واقعی نظریه نمی‌شود زیرا پژوهشگر صرفاً دنبال آن چیزی است که در پی آن است و آن امنیتی‌سازی موفق است. (Balzacq, 2011b: 34) به زعم منتقدان اولاً، هیچ دلیلی برای ترجیح موارد موفق وجود نداشته و بایستی طیف کاملی از نتایج - هم امنیتی‌سازی موفق و هم ناموفق - را بررسی کرد. ثانیاً توجه به موارد ناموفق امنیتی‌سازی ممکن است حاوی بینش مهمی در مورد فرآیند‌های امنیتی‌سازی و همچنین غیرامنیتی‌سازی باشد. ثالثاً جدی گرفتن موارد ناموفق (شکست خورده) امنیتی‌سازی می‌تواند توانایی بازیگران را در استفاده از امنیت به منظور به دست آوردن قدرت و پیشبرد برنامه‌های سیاسی بهتر نمایان سازد. در مجموع، دل‌کندن از موارد موفق امنیتی‌سازی فهم کامل‌تری از چیستی امنیت و آنچه انجام می‌دهد به ما ارائه می‌دهد. (Ruzicka, 2019: 365) مشکل دیگر در زمینه روش‌شناسی، پاسخ به این سوال است که چه چیزی به عنوان مصداق امنیتی‌سازی محسوب می‌شود. به عنوان مثال، در مورد مهاجرت، برخی ادعا می‌کنند که نظریه امنیتی‌سازی لئز مناسبی نیست که بتوان از طریق آن ویژگی امنیتی موضوعی مانند مهاجرت را دریافت. در مقابل، استفاده از نظریه امنیتی‌سازی برای مطالعه موضوعاتی مانند همه‌گیرهای جهانی، جایی که به نظر می‌رسد وقایع گفتاری نقش مهمی دارند، کمتر بحث‌برانگیز بوده است. در اینجا مسئله اصلی آن است که کاربرد نظریه امنیتی‌سازی در کجاها و چه مواردی می‌تواند زاویه جدیدی به بحث ارائه داده و بینش جدیدی درباره آن مسئله ایجاد نماید. (Balzacq et al. 2016: 520)

در حوزه روش نیز با همه تلاش‌های انجام شده مشکل همچنان به قوت خود باقی است. به طور دقیق‌تر، این امر از عدم اطمینان در مورد اینکه آیا تکنیک تحلیلی وجود دارد که در محصورسازی و تبیین فرآیندهای امنیتی‌سازی بهتر عمل کند، ناشی می‌شود. به عبارت دیگر، صاحب‌نظران در پاسخ به این سؤال که آیا روش "بهتری" برای مطالعه فرایندهای امنیتی‌سازی وجود دارد، هنوز به پاسخ قطعی نرسیده‌اند. همچنین بایستی پذیرفت که ایده «غیر امنیتی‌سازی» همچنان بعد مغفول نظریه امنیتی‌سازی است و آن چنان که شایسته است درباره آن نظریه‌پردازی نشده است.

نتیجه‌گیری

نظریه امنیتی‌سازی یکی از نظریات متأخر در حوزه مطالعات امنیتی است که به رقابت با نظریات جریان اصلی پرداخته و بتدریج برای تبیین مسائل مختلف امنیتی داخلی و خارجی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. با این حال، گستردگی استفاده بتدریج نقاط ضعف و کاستی‌های آن را نیز آشکار ساخته است. از این رو، برخی از پژوهشگران حوزه مطالعات امنیت بر آن شده‌اند که ایده اولیه مکتب کپنهاگ در باب امنیتی‌سازی را اصلاح نموده و طرحی نو در این زمینه در اندازند. این پژوهشگران که به صاحب‌نظران «پسا کپنهاگی» مشهور شده‌اند، گرچه هر یک از زاویه دید خاص خود به این امر نگریسته و تفاوت‌هایی در نگاه آنان به امنیتی‌سازی نسبت به دیگری وجود دارد؛ اما دارای برخی وجوه مشترک نیز هستند. نگاه آنها به امنیتی‌سازی بیشتر از نظریات جامعه‌شناسانه سیراب شده و بیشتر به دنبال تبیین بعد بیناذهنی شکل‌گیری تهدیدات و مسائل امنیتی هستند لذا به برجسته‌سازی و تعمیق ابعاد برساخت‌گرایانه مفهوم امنیت پرداخته‌اند. از دید آنها، امنیتی‌سازی یک پدیده هم متأثر از کنش گفتاری امنیتی است و هم ناشی از مقتضیات اجتماعی (بافت موقعیتی و فرهنگی جامعه) و هم منتج از اغراض سیاسی بازیگران و حرفه‌مندان سیاسی و امنیتی (رقابت آنها در کسب و حفظ جایگاه‌های قدرت در میدان بازی سیاسی). این خود بیش از همه چیز اهمیت توجه به بافت را در فرایند امنیتی‌سازی مطرح می‌سازد. ضرورت بازنگری در نقش و جایگاه مخاطب در فرایند امنیتی‌سازی یکی دیگر از محورهای مشترک اندیشمندان پسا کپنهاگی است. به زعم آنها تصویر ارائه شده از مخاطب در مکتب کپنهاگ مبهم،

ایستا و منفعل بوده و نیاز دارد به تنوع مخاطبان، کنش فعالانه آنها و اهمیت افکار عمومی در عصر حاضر توجه شود. آنها همچنین تصویری پیچیده‌تر از امنیتی‌سازی ارائه داده که نه تنها فرایند امنیتی‌سازی را از قلمرو تنگ زبان گفتاری (گفتار شفاهی و کتبی) مقامات رسمی بیرون آورده بلکه آن را به سایر کنش‌های زبانی دیگر نظیر عکس، فیلم، کاریکاتور، کارتون و ... نیز وسعت بخشیده‌اند. علاوه بر این، آنها تلقی پایدارتری از امنیتی‌سازی ارائه داده و از چارچوب‌بندی تهدیدات و شکل‌گیری تصاویر تهدید صحبت نموده‌اند که متفاوت از نگاه موقت و کوتاه مدت مکتب کپنهاگ به امنیتی‌سازی است. برخی نیز از وجوه و اشکال غیر زبانی امنیتی‌سازی - نظیر نقش ابزارهای امنیتی و سیاستگذاری‌های مختلف یا اقدامات کارگزاران امنیتی - صحبت نموده‌اند. و بالاخره، یکی از دغدغه‌های مشترک اندیشمندان پسا کپنهاگی ارتقاء روش‌مندی این نظریه و بهبود کیفیت عملیاتی‌سازی آن در مواجهه با واقعیت بیرونی است. با این حال پیشرفت‌های جدید را نایستی به معنی اتمام کار دانست و همچنان این نظریه با چالش‌هایی روبرو است. در پایان، ذکر این نکته ضروری است که این مقاله تنها دریچه و افقی کلی رو به اندیشه امنیتی پژوهشگران پسا کپنهاگی امنیتی‌سازی گشوده و با توجه به تفاوت‌های موجود در بین این اندیشمندان، لازم است برای تبیین ایده هر یک از این اندیشمندان پژوهش مستقلی انجام گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

- بیگو، دیدیه (۱۳۹۲)، «جامعه‌شناسی سیاسی بین‌الملل» در: ویلیامز، پل دی. (۱۳۹۲)، درآمدی بر بررسی‌های امنیت، علیرضا طیب، تهران: امیر کبیر.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال؛ قرشی، سید یوسف (۱۳۹۱)، «نظریه و روش در مطالعات امنیتی کردن»، فصلنامه مطالعات راهبردی، زمستان، شماره ۸۵.
- زارع زاده، رسول (۱۳۹۶)، «نگاه کینهاگی به امنیتی‌سازی: مبانی و چالش‌ها»، فصلنامه آفاق امنیت، شماره ۳۶، پاییز.
- Balzacq, T., Léonard, S., & Ruzicka, J. (2016). "Securitization" revisited: theory and cases. *International Relations*, 30(4). 494-531.
- Balzacq, Thierry, 2011a. A Theory of Securitization: Origins, Core Assumptions, and Variants. In *Securitization Theory: How Security Problems Emerge and Dissolve*, ed. Thierry Balzacq, 1–30. London/New York: Routledge.
- 2011b. Enquiries into Methods: A New Framework for Securitization Analysis. In *Securitization Theory: How Security Problems Emerge and Dissolve*, ed. Thierry Balzacq, 31–53. London/New York: Routledge.
- Bigo, Didier and McCluskey, Emma. 2018, "What Is a PARIS Approach to (In)securitization? Political Anthropological Research for International Sociology", In Gheciu, Alexandra and Wohlforth, William C. (ed) Mar 2018, *The Oxford Handbook of International Security*, Oxford University Press.
- Floyd R (2010) *Security and the Environment*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Huysmans, Jef (1998) 'Revisiting Copenhagen: Or, on the Creative Development of a Security Studies Agenda in Europe', *European Journal of International Relations* 4(4): 488–506.
- McDonald, M. 2008. Securitization and the Construction of Security. *European Journal of International Relations* 14 (4): 563–587.
- Ruzicka, J. (2019). Failed Securitization: Why It Matters. *Polity*, 51(2), 365-377.
- Salter, Mark B. 2008. Securitization and Desecuritization: A Dramaturgical Analysis of the Canadian Air Transport Security Authority. *Journal of International Relations and Development* 11 (4): 321–349.
- Shipoli, Erdoan A. 2018, *Islam, Securitization, and US Foreign Policy*, Springer Nature Switzerland AG.
- Stritzel, Holger, 2007. Towards a Theory of Securitization: Copenhagen and Beyond. *European Journal of International Relations* 13 (3): 357–383.
- 2014, *Security in Translation: Securitization Theory and the Localization of Threat*, PALGRAVE MACMILLAN.
- Vultee, Fred. 2011. Securitization as a Media Frame: What Happens When the Media 'Speak Security'. In *Securitization Theory: How Security Problems Emerge and Dissolve*, ed. Thierry Balzacq, 77–93. London: Routledge.
- Vuori, J.A. 2008. Illocutionary Logic and Strands of Securitisation – Applying the Theory of Securitisation to the Study of Non-democratic Political Orders. *European Journal of International Relations* 14 (1): 65–99.
- Waever, Ole 2003. *Securitization: Taking Stock of a Research Program in Security Studies*. Mimeo.

2011. Politics, Security, Theory. *Security Dialogue* 42: 465–480. Wilkinson, C. 2007. The Copenhagen School on Tour in Kyrgyzstan: Is Securitization Theory Unseable Outside Europe? *Security Dialogue* 38 (1): 5–25.
- Williams, Michael C. 2003. Words, Images, Enemies: Securitization and International Politics. *International Studies Quarterly* 47: 511–531.
2011. The Continuing Evolution of Securitization Theory. In *Securitization Theory: How Security Problems Emerge and Dissolve*, ed. Thierry Balzacq, 212–222. London: Routledge.
- <http://www.sciencespo.fr/cei/en/content/interview-thierry-balzacq-professor>, 19/02/2019

